

بررسی و تبیین نقش ارتباطات انسانی در شکل‌گیری تراژدی سیاووش^۱

علی‌اکبر فرهنگ‌گی^۲، منصوره قنبرآبادی^۳

چکیده

ارتباطات گسترده در **شاهنامه** ایجاب می‌کند از وجوه گوناگون به این ارتباطات نگاه کنیم. تراژدی باتوجه به تعریف آن که مرگ انسان آرمانی و نیک و مثبت داستان است که از بهرروزی به تیره‌روزی می‌افتد، این سؤال را در ذهن می‌آورد که ارتباطات انسانی چگونه پیش می‌روند که مرگ این انسان را موجب می‌شوند. به دلیل اینکه در سرزمین آرمانی ایران ارتباطات بر مبنای خرد شکل می‌گیرد. پس چگونه است که تراژدی‌ها به وقوع می‌پیوندند؟ در این مقاله باتوجه به نظریه‌های مختلف ارتباطاتی و مؤلفه‌های ارتباط انسانی، تراژدی سیاووش بررسی شده و به این سؤال پاسخ داده می‌شود که غیر از ارتباطات انسانی چه عوامل دیگری در شکل‌گیری تراژدی مؤثر هستند. در این مقاله محقق به این نتیجه دست می‌یابد که غیر از خرد، عوامل دیگری نیز در شکل‌دهندگی ارتباطات انسانی مؤثر است؛ عواملی که ارتباط را می‌تواند به سمت تعامل یا تقابل پیش ببرد و پله پله قطعه‌های یک تراژدی را تکمیل کند. روش تحقیق، اسنادی و تحلیل محتوای کیفی و کمی است و جامعه آماری ۱۴۲۳ بیت داستان سیاووش از **شاهنامه جوینی** است.

واژه‌های کلیدی

ارتباطات انسانی، ارتباط تقابلی، تراژدی، تعادل، ساختار شکنی، سیاووش

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۴/۲۰

پذیرش: ۹۳/۰۵/۲۵

۱. این مقاله از پایان‌نامه «بررسی و تبیین نقش ارتباطات انسانی در شکل‌گیری تراژدی در شاهنامه» که در بهمن ۱۳۹۰ دفاع شده، استخراج شده است.

aliakbar.farhangi@yahoo.com

۲. استاد دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران.

parand.gh@gmail.com

۳. کارشناسی‌ارشد علوم ارتباطات اجتماعی (نویسنده مسئول)

❖ مقدمه

انسان و ارتباطات او در *شاهنامه* در ابعاد مختلفی ظهور پیدا می‌کند؛ انسان به‌طور پیوسته با هم‌نوعانش، با طبیعت پیرامونش و با آفریدگارش در ارتباط است و در هریک از این ارتباطات، خود را به‌گونه‌ی دیگر نمود می‌دهد. انسان در ارتباطات انسانی محور اصلی است؛ ارتباطی که گاه به تعامل میان دو انسان و گاه در ورقی دیگر به تقابل آن دو می‌انجامد. اگرچه داستان‌های *شاهنامه* روایت‌هایی از نبرد میان نیکی و بدی، تاریکی و روشنی، اهریمن و اهورامزدا و ظلم و داد هستند، اما از منظری دیگر روشی برای زندگی بهتر در حیات انسان تبیین می‌کنند. تراژدی‌ها در *شاهنامه* بن‌بست‌های ارتباطی هستند و تراژدی آخرین نقطه‌ی تقابل است که در آن شخصیت نیک کشته و قربانی می‌شود. زمینه‌ها و عوامل ایجادکننده‌ی تراژدی در *شاهنامه* مختلف هستند و در همه‌ی تراژدی‌های آن، این عوامل و زمینه‌ها ثابت نیستند. مطالعه‌ی تراژدی‌های گوناگون جنبه‌های مشترک آن‌را برای ما روشن می‌کند. این تحقیق با بررسی تراژدی سیاوش، نقش ارتباطات انسانی را در آن تبیین می‌کند.

بیان مسئله

انسان در *شاهنامه* به توصیفی ویژه مورد توجه است؛ انسانی صاحب صفتهای نیک و برجسته که دارا بودن برخی از این صفات، قدرتی درخور یک قهرمان می‌خواهد. راوی بزرگ دوران‌های گذشته در میان نگاه ژرفش به انسان، خرد را بیش از دیگر صفتهای برای او ارج می‌نهد؛ در *شاهنامه* مرز بین نیک و بد بودن انسان‌ها، خردمندی است.

برخی از داستان‌های *شاهنامه* غم‌نامه‌اند. غم‌نامه یا تراژدی قصه‌ی مصیبت آدمیانی است که صاحب بزرگی، برخوردار از فضیلت و در واژه‌ای برگزیده‌تر، قهرمان هستند. فردوسی قهرمان تراژدی را جوانمردانه تا پای مرگ پیش می‌برد و سرافرازانه به زندگی آنها پایان می‌دهد و لذت حضور قهرمان را برای مخاطب به اندوه و شفقت در او تبدیل می‌کند.

فردوسی می‌گوید:

نخست آفریش خرد را شناس نگهبان جان است و آن سه پاس
سه پاس تو چشم است و گوش و زبان کزین سه بود نیک و بد بی‌گمان

(شاهنامه، ج ۱: ۲۱۴، ب ۲۵ و ۲۶)

اگر خرد به ما آموزش می‌دهد و چون استادی ناظر بر آنچه که چشم و گوش و زبان می‌کنند،

می‌باشد و چراغی برای راهنمایی انسان است، چگونه انسان‌های خردمند و فرزانه و قهرمان، نقش اول را در تراژدی‌ها به عهده دارند؟ اگر مسائل براساس ارتباط انسان‌ها با هم در **شاهنامه** شکل می‌گیرد یا از هم می‌پاشد این ارتباطات چگونه‌اند؟ و چرا این ارتباطات تراژدی‌آفرین می‌شوند؟

چشم‌انداز تحقیق نشان می‌دهد که در شکل‌گیری تراژدی سیاووش عواملی دخیل هستند که عبارت‌اند از: ۱. عشق‌ورزی و انتقام‌جویی سودابه که شرایط را برای ماندن سیاووش در دربار دشوار کرد؛ ۲. سرپیچی او از فرمان شاه که باعث انتخاب توران برای پناه گرفتن توسط او شد؛ ۳. حضور سیاووش در سرزمین توران و صمیمیت او با پادشاه آن کشور؛ ۴. هنرنمایی سیاووش در توران و برانگیخته شدن آتش حسد نزدیکان شاه.

ضرورت ارتباطات گسترده در **شاهنامه** ایجاب می‌کند کیفیت ارتباطات بررسی شود زیرا همه ارتباطات از نوع تعاملی نیست و این نکته مهم است که چگونه در یک سرزمین آرمانی ارتباطات تقابلی هم وجود دارد.

این تحقیق در پاسخ به این سؤال نوشته شده است که ارتباطات انسانی در تراژدی‌های **شاهنامه** چگونه است و چرا منجر به تراژدی می‌شود؟ چگونه حالت‌های مختلف ارتباطاتی در شکل‌گیری تراژدی یا عدم شکل‌گیری آن مؤثرند؟ در این مقاله باکمک نظریه‌های تعادل از هایدگر، تقارن از نیوکمب، ناهماهنگی شناختی از فستینگر، رویکرد کارکردی از کاتز و کنش متقابل نمادی، این تراژدی بررسی و تحلیل شده است.

با بررسی هر تراژدی می‌توان به نتایج کاربردی و علمی دست یافت: تراژدی‌ها را می‌توان بن‌بست‌های ارتباطی دانست؛ یعنی ارتباطی ناموفق به پایانی دلخراش رسیده است؛ پس نقش افراد حاضر در ارتباط چگونه بوده است؟ در بررسی تراژدی، شناخت قهرمان و ارتباطات او پایان ماجرا نیست؛ بلکه هر تراژدی منظره‌ای است که از طریق آن می‌توان به ساختار حاکم بر جامعه نگریست؛ منظره‌ای که به ما حفره‌ها، شکاف‌ها و معایب ساختار حاکم را نشان می‌دهد.

روش تحقیق، اسنادی و تحلیل محتوای کیفی و کمی است و جامعه آماری ۱۴۲۳ بیت داستان سیاووش از **شاهنامه** جوینی است.

تعاریف مفاهیم و متغیرها

ارتباطات: مفهومی است که از درون فرد برخاسته و به میان دیگران راه می‌یابد و به گونه‌ای وسیع‌تر و

گسترده «تسهیم تجارب» تعریف شده است؛ یعنی هر موجود زنده‌ای تجارب و آنچه در درون خود دارد را با دیگران، چه هم‌نوعان خود و چه با انواع دیگر، در میان می‌گذارد (فرهنگی، ۱۳۸۸: ۶).

ارتباطات انسانی: ارتباطاتی است که با محوریت انسان شکل می‌گیرد. آنچه ارتباطات انسانی را متمایز می‌سازد توانایی انسان‌ها در خلق و استفاده از نمادها است.

تراژدی: تراژدی تعاریف مختلفی دارد. مقصود از تراژدی در *شاهنامه* مجموعه‌کنش و واکنش‌هایی است که در رابطه چند فرد به وجود می‌آید و باعث حذف شخصیت نیک می‌شود؛ به عبارت دیگر مقصود از تراژدی در این تحقیق مرگ انسان آرمانی، نیک و مثبت داستان است که بر اثر ساختارشکنی در الگوی حاکم بر جامعه ایرانی به وقوع می‌پیوندد. در برخی تراژدی‌های *شاهنامه* ارتباط انسان با ماوراء نیز در شکل‌گیری تراژدی سهم دارد. تعریف تراژدی در این تحقیق با آنچه در تعریف ارسطو^۱ آمده است از این منظر که انسان نیکی از بهروزی به تیره‌روزی می‌افتد همسویی دارد و از این وجه که انسان نیک بر اثر خطای انسانی خویش به تیره‌روزی می‌افتد، تفاوت دارد؛ چراکه سیاوش تنها به دلیل خطای خویش نیست که دچار چنان عقوبتی می‌شود.

آغاز شکل‌گیری تراژدی

توران به ایران حمله می‌کند و سیاوش از شاه می‌خواهد او را به نبرد بفرستد؛ با این فکر که از محیط دربار و توطئه‌های سودابه در امان باشد. وقتی شاه فرمان می‌دهد تا اسیران را نزد او بیاورند تا او آنها را به دار آویزد، سیاوش امتناع می‌کند و به توران پناه می‌برد.

سیاوش در توران مورد محبت افراسیاب و پیران، سردار تورانی، قرار می‌گیرد. این دو دختران خود را به زنی به او می‌دهند و او شهر سیاوش گرد را بنا می‌نهد و آنرا مانند بهشت می‌آراید و در سراسر توران هیچ کس به آراستگی قدرت و حشمت او نیست و همین امر آرام‌آرام رشک دیگران را بر می‌انگیزد و زمینه نابودی وی را فراهم می‌کند.

در چند هنرنمایی نظیر بازی چوگان، تیراندازی و شکار چیره‌دستی سیاوش بر همگان روشن می‌شود و او در این مسابقه‌ها تورانی‌ها را شکست می‌دهد؛ مجموع این هنرنمایی‌ها حسد و کینه

۱. ارسطو در تعریف تراژدی می‌گوید: تراژدی قصه مصیبت برای کسی است که از بزرگی برخوردار است؛ انسان صاحب فضیلتی که از بهروزی به تیره‌بختی می‌افتد بر اثر خطایی که انجام داده است؛ اما بیش از آنچه که مستحق است رنج و مصیبت می‌بیند. قهرمان تراژدی بیش از گناهش دچار عقوبت می‌شود و همین موضوع است که باعث می‌شود حس شفقت و دلسوزی همه درباره او برانگیخته شود.

گرسیوز (برادر افراسیاب) را برمی‌انگیزد؛ بنابراین با دروغ‌های خود سخنانی برای برانگیختن خشم افراسیاب می‌گوید. افراسیاب می‌گوید سیاووش را به نزد پدرش بازمی‌فرستد؛

ندانم جز آنکش بخوانم به در وز ایدر فرستمش سوی پدر

(همان: ۴۹۳، ب ۱۹۳۸)

اما گرسیوز جواب می‌دهد که رفتن سیاووش به ایران همان و ویران شدن بروبوم ما همان؛ چراکه او بر اسرار ما واقف شده، کشور ما را شناخته و جنگیدن با ما برایش آسان‌تر شده است؛

بدو گفت گرسیوزای شهریار مگیر این چنین کار پرمايه خوار

از ایدر سوی ایران شود بروبوم ما پاک ویران شود

هر آنکه که بیگانه شد خویش تو بدانست راز کم و بیش تو

(همان: ۴۹۴-۴۹۳، ب ۱۹۴۲-۱۹۴۰)

این سخن در افراسیاب کارگر می‌افتد؛ می‌گوید پس او را نزد خود خواهم خواند و از آنچه در سر دارد از او خواهم پرسید تا ببینم چه پاسخ می‌دهد و از گرسیوز می‌خواهد سیاووش را نزد او ببرد.

گرسیوز روانه می‌شود اما تصمیم دارد تمهیدی به کار برد تا کار سیاووش را پیش از رسیدن به نزد پادشاه تمام کند. گرسیوز به سیاووش پیغام شاه را می‌دهد و سیاووش می‌پذیرد نزد شاه بیاید اما گرسیوز حیلۀ دیگری را به کار می‌گیرد؛

بدل گفّت: ار ایدون که با من به راه سیاووش بیاید به نزدیک شاه

بدین شیرمردی و چندین خرد کمان مرا زیر پی پسپرد

(همان: ۵۰۷، ب ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸)

گرسیوز به سیاووش می‌گوید: دل شاه از تو تباه شده و در پی آن است که صدمه‌ای برساند و از بدخویی افراسیاب داستان می‌گوید. سیاووش خام این سخنان می‌شود و نامه‌ای به شاه می‌نویسد و می‌گوید چون فرنگیس همسرش بیمار است نمی‌تواند حضور برسد. گرسیوز نامه را می‌برد و به شاه می‌گوید سیاووش سپاهی برای مقابله با افراسیاب فراهم آورده است. افراسیاب سپاهیان خود را به سمت سیاووش گرد می‌فرستد. لشکریان سیاووش می‌خواهند با آنها بجنگند اما سیاووش نمی‌گذارد و در آن لحظه بر مکر گرسیوز آگاه می‌شود اما کار از کار گذشته است. سیاووش در پاسخ به فرنگیس که می‌گوید فرار کند، می‌گوید خود را تسلیم تقدیر می‌کند.

لشکریان سیاووش، همه یاران ایرانی او که ۱۰۰۰ نفر هستند، بدون مقاومت کشته می‌شوند و

خودش نیز اسیر می‌شود؛ گروهی زره که در یکی از جنگ‌ها از او شکست خورده و کینه او را به دل دارد، دست او را می‌بندد و افراسیاب به کشتن او فرمان می‌دهد. پیلسم برادر پیران، افراسیاب را به دلیل خونخواهی ایرانیان از کشتن برحذر می‌دارد؛ افراسیاب نرم می‌شود؛ اما کینه گرسیوز انتها ندارد و می‌گوید:

از ایرانیان دشت پر کرکس است گر از این کین بترسی تو را این بس است
سیاووش چو بخروشد از روم و چین پر از گرز و شمشیربینی زمین
همین بد که کردی تو را خود نه بس که خیره همی بشنوی پند کس
سپردی دم مار و خستی سرش بدینجا پوشیده خواهی برش

(همان: ۵۵۳، ب ۲۲۷۲ و ۲۲۷۷-۲۲۷۵)

پس دو تن به نام‌های دمور و گروهی به کمک گرسیوز می‌آیند و او را می‌کشند؛

نگه کرد گرسیوز اندر گروهی گروهی ستمگر بیچید روی
بیامد به پیش سیاووش رسید جوانمردی و شرم شد ناپدید
بزد دست و ریش شهنش گرفت به خواری کشیدش به خاک ای شگفت
چو از شهر و از لشگر اندر گذشت کشانش بردند بسته به دشت
ز گرسیوز آن خنجر آبگون گروهی زره‌بسته از بهر خون
پیاده همی برد مویش کنان چو آمد بدان جایگاه نشان
بیفکند پیل ژیان را به خاک نه شرم آمدش زان سپهد نه باک
یکی طشت بنهاد زیرین گروهی بیچید، چون گوسفندان روی
جدا کرد سرو سیمین سرش همی رفت در طشت، خون از برش
کجا آنکه فرموده بد طشت خون گروهی زره برد و کردش نگون
گیاهی برآمد همانگه ز خون بدانجا که آن طشت شد سرنگون
گیا را دهم من کنونت نشان که خوانی همی خون اسیاووشان

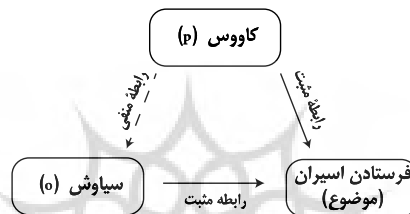
(همان: ۵۶۶-۵۶۲، ب ۲۳۲۶-۲۳۲۴ و ۲۳۴۳-۲۳۴۱ و ۲۳۴۶-۲۳۴۵)

تبیین روابط براساس نظریه‌های ارتباطی

در مورد موضوع فرستادن اسیران، بین کاووس و سیاووش یک عدم تعادل به وجود آمده است و سیاووش با فرستادن پیام سوی کاووس می‌کوشد رابطه را به حالت تعادل برگرداند اما با

توجه به منفی بودن نگرش سیاووش به موضوع فرستادن اسیران (برای آنکه می‌داند کاووس قصد کشتن آنها را دارد)، در نتیجه این رابطه به سمت تعادل نمی‌رود.

هایدر در نظریه تعادل می‌گوید: حالت‌های نامتعادل در افراد کنش ایجاد می‌کند و نیروهایی را برای برگرداندن به حالت تعادل می‌آفریند. او الگویی مثلثی را مطرح می‌کند که در آن دو فرد و یک موضوع وجود دارند و رابطه این سه با هم حالت تعادل و یا عدم تعادل را به وجود می‌آورد. زمانی که یک رابطه یا هر سه رابطه منفی باشند عدم تعادل وجود دارد. عدم تعادل حالتی ناپایدار است و این ناپایداری موجب تنش روانی در فرد می‌شود و این تنش وقتی رفع می‌شود که وضعیت به سمت تعادل سوق پیدا کند (سورین و تانکار، ۱۳۸۶: ۲۱۱). اگر الگویی را که هایدر ارائه کرده با عناصر داستان جایگزین شود، حالتی نامتعادل به دست خواهد آمد (فلش نقطه‌چین رابطه منفی را نشان می‌دهد).



نظر کاووس به سیاوش مثبت است، نظر کاووس در خصوص فرستادن اسیران مثبت است؛ اما نظر سیاوش برای فرستادن اسیران منفی است و در نهایت با عدم تعادل در این رابطه مواجه می‌شویم.

نیوکامب نظریه تقارن را این‌گونه مطرح می‌کند؛ در هر ارتباطی که شخص A، شخص B را در خصوص موضوع X جذب کند، می‌گوییم ارتباط تلاش برای تقارن است (سورین و تانکار، ۱۳۸۶: ۲۱۵). در اینجا تلاش سیاوش برای جذب کاووس و متقاعد کردن او به فرستادن اسیران راه به جایی نمی‌برد و ما با یک عدم تقارن در این رابطه روبه‌رو می‌شویم. طبق نظریه ناهماهنگی شناختی فستینگر، شخص از قرار گرفتن در موقعیت‌هایی که ناهماهنگی برمی‌انگیزد پرهیز می‌کند (سورین و تانکار، ۱۳۸۶: ۲۲۶)؛ از همین رو سیاوش در خصوص قرار گرفتن در تمام موقعیت‌هایی که سودابه حضور دارد، پرهیز می‌کند تا هیچ بحران و ناهماهنگی به وجود نیاید.

طبق نظریه کاتز، شکل‌گیری و تغییر نگرش را باید برحسب کارکردهایی که نگرش برای اشخاص دارد، فهمید. بر همین اساس است که چون کارکردها تفاوت دارند شرایط و فنون تغییر نگرش هم تفاوت می‌کند (سورین و تانکارد، ۱۳۸۶: ۲۶۲). نگرش سیاووش درخصوص نفرستان اسیران به دلیل وعده‌ای که به تورانیان برای صلح داده است، منفی است. وفای به عهد و پیمان و در اینجا وعده‌ای که سیاووش به تورانیان داده است، کارکرد اظهار ارزش است که این کارکرد به سیاووش امکان می‌دهد احساس مثبتی از نوع شخصیت خویش داشته باشد؛ بر همین اساس این نگرش در او هیچ‌گاه تغییر نکرده و به سمت خیانت و شکستن پیمان، تغییر نگرش نخواهد داد. براساس نظریه کنش متقابل نمادی بلومر، هر فردی با تفسیر موقعیت خویش دست به کنش می‌زند؛ به عبارتی در برابر موقعیت قرار گرفته کنش‌سازی می‌کند (بلومر، ۱۳۸۸: ۲۷). سیاووش آگاهانه بر اساس شرایط به وجود آمده و محک زدن موقعیت‌های قرار گرفته در آن دست به کنش می‌زند.

سال شانزدهم، شماره سی و دوم، زمستان ۱۳۹۴

بحران در ارتباطات

روابط شخصیت‌ها در این روایت با پیوندهایشان به هم گره خورده‌اند. سیاووش پسر شاه ایران است و از طرف دیگر نبیره گرسیوز تورانی است. سیاووش دست‌پرورده رستم است. گرسیوز که خود کُشنده سیاووش است با خود سوژه یعنی سیاووش ارتباط نزدیکی دارد. تربیت سیاووش به دست رستم است؛ او به کسی سپرده شده بود که نماینده ارزش‌ها و خواست‌های ایرانیان است. وقتی ارتباطها را این‌گونه می‌چینیم به سراغ بحران‌ها می‌رویم تا ببینیم چگونه تراژدی را موجب شده‌اند. انتخاب در تراژدی اهمیت دارد؛ چه آگاهانه و چه ناآگاهانه. سودابه به سیاووش عشقی را ابراز می‌کند که موجب بحران می‌شود و بحران تشویش را سبب می‌شود.

ارتباط ناموفق → تشویش → بحران

سیاووش در پاسخ دعوت سودابه می‌گوید:

فرستاده رفت و پیامش بداد
برآشفت از آن کار نو نیک‌زاد
بدو گفت مرد شبستان نیم
مجویم که با بند و دستان نیم

(همان: ۱۷۱، ب ۱۴۰ و ۱۴۱)

سیاووش با چند انتخاب روبه‌روست:

۱. اگر عشق را بپذیرد، خیانت کرده است و خیانت به شاه ساختار ارتباطی را به ارتعاش در می‌آورد و سرنوشت بدی را برایش رقم می‌زند و از طرفی او در تضاد بین ارزش‌های خود و آنچه پیش‌رو دارد، قرار گرفته است.

۲. اگر عشق ابراز شده را نپذیرد، پس از بحران عشق سودابه، بحران دیگری شکل می‌گیرد. انگیزش سودابه، به دست آوردن سیاووش است و برای همین، عناصر دیگر را به ارتباط وارد می‌کند؛ به کاووس متوسل می‌شود که سیاووش را نزد او بفرستد و حتی می‌خواهد یکی از دختران خود را به او بدهد تا به او نزدیک تر شود؛ یعنی از عناصر دیگر برای برقراری ارتباط کمک می‌گیرد؛ اما عناصر ارتباطی جدید، وارد حوزه بحرانی می‌شوند. در درون سیاووش بحران و تضاد است؛ مهرورزی سودابه را بر نمی‌تابد اما کینه او را نیز نمی‌خواهد برانگیزد و تصمیم دارد به خردانه عمل کند و بحران را تمام کند. سیاووش با خود چنین می‌اندیشد:

نه من با پدر بی‌وفایی کنم	نه با اهرمن آشنایی کنم
وگر سرد گویم بدین شوخ چشم	بجوشد دلش گرم گردد ز خشم
همان به که با او به آوای نرم	سخن گویم و دارمش خوب و نرم

(همان: ۱۹۸، ب ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۸)

گسترش بحران

دامنه بحران و مجموعه ارتباطات در این مجموعه گسترده‌تر می‌شود و برای حل آن به موبدان و آتش متوسل می‌شوند و بحران به بیرون دربار کشیده می‌شود. موبدان گفتند:

ز هردو، سخن چون بر این گونه گشت	بر آتش یکی را ببايد گذشت
چنین است سوگند چرخ بلند	که بر بی‌گناهان نیارد گزند

(همان: ۲۳۰، ب ۴۶۰ و ۴۶۱)

تشویش در درون ساختار جامعه شکل می‌گیرد؛ آیا سیاووش سربلند می‌شود؟ سیاووش با موفقیت این مرحله را پشت‌سر می‌گذارد و مراقب است بحران تازه ایجاد نشود؛ اما همیشه طبق میل افراد و سوژه‌ها روند تراژدی متوقف نمی‌شود.

با این همه، قهرمان روایت (سیاووش) بخشیده شدن سودابه را از شاه می‌خواهد تا از بحران

❖ جدید جلوگیری کند و فراگرد ارتباط خصمانه و کینه‌جویانه پایان یابد؛

سیاوش چنین گفت با شهریار که دل را بدین کار غمگین مدار
به من بخش سودابه را زین گناه پذیرد مگر پند و آئین و راه

(همان: ۲۴۵، بب ۵۴۷ و ۵۴۸)

تناقض بین ارزش‌ها

کاووس سودابه را می‌بخشد و به ظاهر ماجرا تمام می‌شود؛ اما بحران جدید را خود سیاوش ایجاد می‌کند. درون او تناقضی دیگر شکل می‌گیرد؛ بین ارزش‌های او و آنچه وظیفه او در ساختار روابط جامعه در فرمانبرداری از شاه تعریف شده است.

مهر که ایزد پهلوانان شمرده می‌شود، ناظر بر پیمان و عهد است و پیکار او با پیمان‌شکنان تا آنجا پیش می‌رود که «پایبندی بی‌چون و چرا به سوگند (پیمان)، یکی از مهم‌ترین برتری‌های مهرآیینی به شمار می‌رفته و نخستین کنش پیرو آن، سوگند به فرمانبرداری از شهریار و سرسپردگی بدو بود» (کروجی کویاجی، ۱۳۸۰: ۳۹۰).

سیاوش با خود می‌گوید:

همی گفت: صد مرد گرد و سوار ز خویشان شاهی چنین نام‌دار
همه نیک‌خواه و همه بی‌گناه اگرشان فرستم به نزدیک شاه
نه پرسد نه اندیشه از کارشان همانگونه کند زنده بردارشان
به نزدیک یزدان چه پوزش کنم بد آمد ز کار جهان بر تنم
ور ایدونک جنگ آورم بی‌گناه ابر خیره با شاه توران سپاه
جهاندار نپسندد این بد زمن گشایند بر من زبان انجمن
وگر بازگردم بدرگاه شاه به طوس سپهید سپارم سپاه
ازو نیز هم برترنم بد رسد چپ و راست بد بینم و پیش بد
نیابم ز سودابه خود جز بدی ندانم چه خواهد رسد ایسزدی

(شاهنامه، همان: ۳۳۳، بب ۱۰۲۵-۱۰۱۷)

تناقض شکل‌گرفته در درون او این است: کشتن اسیران نقض ارزش‌های انسانی و خیانت به ارزش‌هاست؛ اما در ساختار روابط او با شاه، سرپیچی از فرمان شاه، نقض وظیفه پهلوانی است.

سیاوش برای خروج از این وضعیت راه‌حل پیدا می‌کند و آن پناه بردن به توران است. گذار از آستانه‌ها ایجاد آشفته‌گی و بی‌نظمی می‌کند. البته، شخص باید از یک مرحله به مرحله دیگر گذر کند و این خود تشویش و خطرهایی دربر دارد. آستانه می‌تواند مرزهای ساختار باشد؛ اما دوباره سلسله جدید از روابط و بحران‌ها با ورود سیاوش به توران آغاز می‌شود.

عنصر جدید در ساختار بیگانه

وقتی عنصری جدید وارد ساختار بیگانه (توران) می‌شود، این خود بحران‌ساز است. عنصری که در موقعیت پیشین خود جایگاهی مرکزی (شاهزاده بودن سیاوش) داشته، در هنگام ورود به ساختار جدید نمی‌تواند پایگاهی استوار داشته باشد؛ از یک طرف ساختار جدید برای سیاوش ساختاری بیگانه و از طرف دیگر سیاوش برای این ساختار بیگانه است؛ پس برخورد ایجاد می‌شود و سیاوش (عنصر جدید) و ساختار بیگانه با هم برخورد پیدا می‌کنند. ایدئولوژی‌ها و ارزش‌های قالب جدید معمولاً در برابر موقعیت بیگانه مقاومت می‌کنند و سعی در پس زدن آن دارند؛ مگر آنکه عنصر جدید با ساختار جدید تطبیق یابد که بسی دور از ذهن است که عنصری از بیرون کاملاً منطبق با ساختار جدید شود.

پس عنصر جدید یا باید خود را وفق دهد یا دچار سرکوب شود. هنگام ساختن گنگ‌دژ توسط سیاوش، توصیف تزئین‌های داخل قصر نشان از آن دارد که او هویت خود و ساختار قبل را فراموش نکرده است:

بیاراست شهری بسان بهشت	به هامون و گل و سنبل و لاله کشت
بر ایوان نگارید چندی نگار	ز شاهان و از بزم و از کارزار
نگار سروتاج کاووس شاه	بنشستند با باره و گرز و گاه
بر تخت او رستم پیلتن	همان زال و گودرز و آن انجمن

(همان: ۴۵۵، ب ۱۷۲۰-۱۷۱۷)

عنصر جدید در درون ساختار جدید، هم نیروهای موافق و هم نیروهای مخالف دارد. پیران و افراسیاب نماینده نیروهای موافق و گرسیوز نماینده نیروهای مخالف هستند.



به دلیل وجود این نیروها، ناسازگاری ایجاد می‌شود و این ناسازگاری با شکست دادن پهلوانان تورانی در مسابقه‌ها به وجود می‌آید. اگر پهلوانان تورانی را ایرانی‌ها شکست ندهند گویی ارزش‌های یک کشور زیر پا رفته و شکست خورده؛ چراکه عنصر جدید نماینده سرزمین خودش است و اگر شکست بدهند ارزش‌های ساختار جدید را خدشه‌دار می‌کنند؛ سرانجام ارزش‌های ساختار قبل که بلند کردن نام سرزمین است چیره می‌شوند و حریفان را شکست می‌دهند.

سیاوش از یک ساختار به یک ساختار دیگر وارد شده و در آنجا جایگاهی بهشت‌گونه (گنگ‌دژ) می‌سازد؛ اما نیروهای ساختار جدید نمی‌خواهند نیروهای بیگانه یک موقعیت استعلایی در بافت آنها داشته باشند. بافت نیز در نوع ارتباط ما تأثیر دارد. گرسیوز وقتی گنگ‌دژ را می‌بیند با خود می‌گوید:

به دل گفت سالی اگر بگذرد سیاوش کسی را به کس نشمرد

همش پادشاهی است هم تخت و گاه همش گنج و هم بوم و بر، هم سپاه

(همان: ۴۷۲، ب ۱۸۱۵ و ۱۸۱۶)

نیروهای مخالف شروع به بحران‌سازی می‌کنند تا عنصر بیگانه در ساختار آنها مرکزیت نیابد. وقتی گرسیوز در جایگاهی بحران‌ساز می‌ایستد، به نماینده نیروهای حفظ‌کننده ساختار تبدیل می‌شود؛ چون حیات این نیروها وابسته به ساختار است و هویت آنها این‌گونه شکل گرفته ولی عنصر بیگانه این موقعیت را به خطر می‌اندازد و نظم را بر هم می‌زند (این نیروها در برابر عنصر جدید پنداشتی متفاوت دارند که منجر به سوگیری در اندیشه آنان شده است). برخورد ساختارها به وجود می‌آید؛ گرسیوز به شدت برای جلوگیری از تغییر در ساختار مقاومت می‌کند.

حالت‌های ممکن برخورد نیروهای موافق و مخالف با عنصر جدید

اگر نیروهای موافق و مخالف نتوانند با عنصر جدید کنار بیایند سه حالت پیش می‌آید:

۱. عنصر جدید را بیرون کنند (عنصر جدید بی‌حاشیه نیست؛ ارزش‌های مخصوص به خود، هویت شکل‌یافته مربوط به خود و نظم خود را دارد و کاملاً سازگار با محیط جدید نیست)؛
 ۲. بی‌نظمی را به هر شکلی به نظم تبدیل کنند؛
 ۳. سرکوب کنند؛ چراکه نمی‌توان عنصر جدید را با ساختار جدید هم‌رنگ کرد.
- برای هریک از این حالت‌ها پاسخی هست:
۱. نمی‌توانند او را خارج کنند؛ چون با ساختار آشنا شده و ممکن است خطرناک باشد؛ پس

بازگشت عنصر جدید به ساختار قبلی‌اش ناممکن است؛

۲. بی‌نظمی به نظم تبدیل نمی‌شود؛

۳. درنهایت باتوجه به رد شدن دو حالت قبل، سرکوب انتخاب می‌شود.

افراسیاب به گرسیوز می‌گوید:

اگر ما بشوریم بر بی‌گناه	پسندد چنین داور هور و ماه؟
ندانم جز آن کیش بخوانم بدر	وز ایدر فرستمش سوی پدر
بدو گفت گرسیوز شهریار	مگیر این چنین کار پرمایه خوار
از ایدر گر او سوی ایران شود	بر و بوم ما پاک ویران شود
هر آنکه که بیگانه شد خویش تو	بدانست راز کم و بیش تو

(همان: ۴۹۳ و ۴۹۴، ب ۱۹۴۲-۱۹۳۷)

حذف و سرکوب واکنش طبیعی از طرف ساختارهاست؛ گذر از آستانه‌ها همیشه خطرآفرین است، چه برای سوژه و چه برای جایگاه جدید که سوژه به آن پای می‌نهد؛ پس چاره در حذف است و سیاووش نمی‌تواند به ساختار قبل برگردد، چون به سرزمین خیانت کرده است. او برای پناهنده شدن به توران برخلاف ساختار جامعه خود حرکت کرده؛ پس نه می‌تواند بازگردد و نه بماند. هم‌رنگ شدن با ساختار نیز میسر نیست؛ پس افراد ساختار بیگانه، چاره را در حذف می‌بینند و این کارکرد طبیعی یک ساختار است و چون این عنصر بیگانه وجودش در ساختار پیشین گسترده است، حذف باعث بحران می‌شود؛ یعنی چاره کار خودش بحران‌ساز است. حذف این عنصر بر آشفتن ساختار ایران را در پی دارد. در مورد سودابه (که با قصد خیانت بحران‌سازی کرده بود) نیز عنصر بیگانه مطرح بود؛ اما حذف او آشوب در هاماوران را موجب می‌شد. کیکاووس در موضوع سودابه و سیاووش، چاره را در حذف سودابه نمی‌بیند؛ بلکه در وفق دادن عنصر می‌بیند و می‌خواهد از بحران جلوگیری کند؛ اما در توران سیاووش را حذف می‌کنند. با حذف، دامنه بحران و ارتباطات بحران‌زا به آن سو نیز کشیده می‌شود. در بخش اول، سیاووش چون نمی‌خواهد با کشتن سودابه بحران ایجاد شود از ساختار عبور می‌کند؛ به همین دلیل خطرها و روابط بحران‌زا گریبانگیر خود او در ساختار جدید می‌شود.

پنداشت متفاوت و درک گزینشی

در این داستان با فریب‌کاری گرسیوز دو طرف (سیاووش و افراسیاب) در پنداشتی متفاوت و

درکی گزینشی، بر این باورند که درست فکر می‌کنند و همین مانع روانی بر ارتباط درست می‌شود. سیاووش فکر می‌کند افراسیاب قصد تعرض به او را دارد و افراسیاب هم در این فکر است که سیاووش قصد بحران‌آفرینی دارد. نرفتن سیاووش به نزد افراسیاب رابطه‌ای نامطمئن به وجود می‌آورد و بحران دوباره پدید می‌آید.

افراسیاب می‌خواهد موقعیت خود را نجات دهد و فکر می‌کند سیاووش در فکر توطئه است. سیاووش باید از ساختار جدید تبعیت کند (که نمی‌کند)؛ آنچه که افراسیاب می‌بیند پیروی نکردن سیاووش است. سیاووش در پاسخ اینکه افراسیاب او را به نزد خود می‌خواند مریضی و ناله کردن فرنگیس را بهانه می‌آورد و پاسخ می‌دهد:

مرا دل پر از رای و دیدار توست که کشور پر از گنج و کردار توست
ز نالندگی چون سبک‌تر شود فدای تو ای شاه، کشور شود

(همان: ۵۲۴، ب ۲۱۰۶ و ۲۱۰۷)

هر دو در وضعیت خطر قرار گرفته‌اند و به شکل ناآگاهانه داستان را پیش می‌برند. در نهایت سیاووش خود را به تقدیر می‌سپارد؛ یعنی کاری انجام ندادن و تسلیم نیروهایی شدن که خارج از تصمیم موضوع است. گویی او در حالتی است که از او سلب اختیار شده و دیگر کنشی از جانب او صورت نمی‌گیرد.

پیلسم برادر پیران به افراسیاب، از خونخواهی سیاووش هشدار می‌دهد.

سری را کجا تاج باشد کلاه نشاید برید ای خردمند شاه
بری سری را همی بی‌گناه که کاووس و رستم بود کینه‌خواه

(همان: ۵۵۲، ب ۲۲۶۱ و ۲۲۶۲)

اما گرسیوز دوباره شاه را تحریک می‌کند:

رها کردنش بتر از کشتن است همان کشتنش درد و رنج تن است

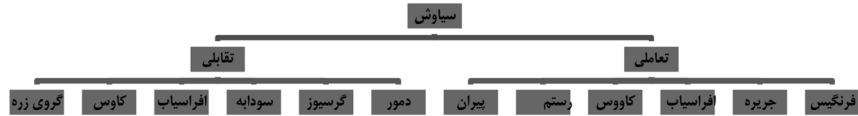
(همان: ۵۵۷، ب ۲۲۹۱)

در اینجا بحران مثل ارتباط، فراگردی عمل می‌کند و مثل موجی، موج‌های دیگر را ایجاد می‌کند. موج‌های بعدی چون لایه‌ها و ارزش‌های دیگری به آن می‌پیوندند و بازخوردها را نیز دربر دارند؛ شدیدتر هستند و همین‌طور این فراگردی بودن ادامه می‌یابد. دامنه این موج و بحران، فرنگیس دختر افراسیاب را در بر می‌گیرد؛ دامن کیکاووس را که فرزندش را از دست می‌دهد؛

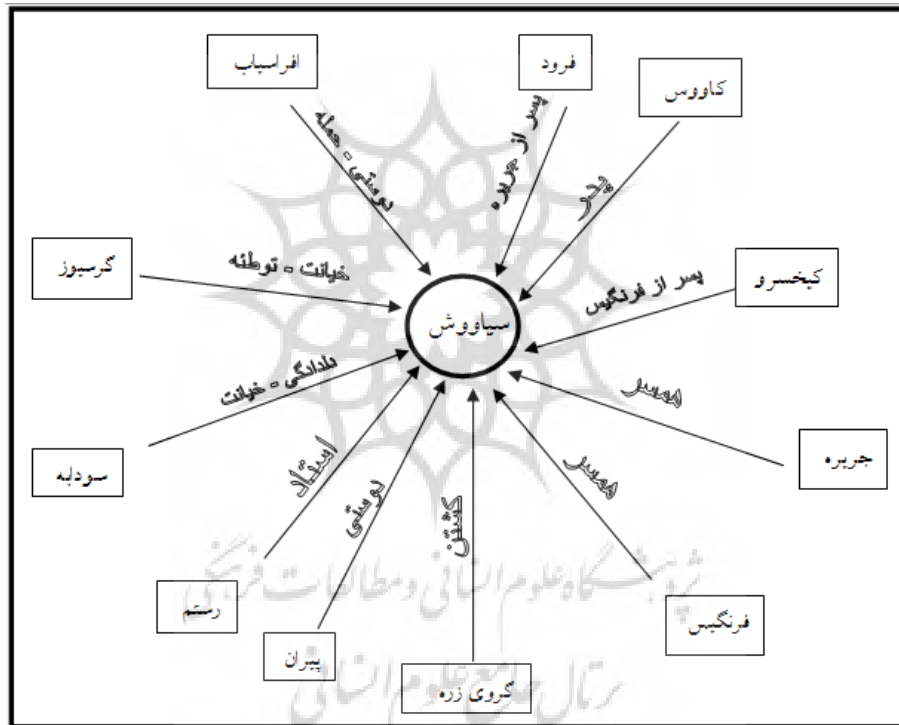
رستم را که شاگردی نیک را از دست می‌دهد؛ و دامن سودابه را نیز می‌گیرد. موج‌های شدید، ایران و توران را فرا می‌گیرد و تا کشته شدن افراسیاب ادامه می‌یابد اما کشته شدن او نیز پایان بحران‌ها و ارتباطات نیست.

نتیجه‌گیری

۱. مدل ارتباطی در روابط تعاملی و تقابلی سیاوش این‌گونه قابل‌ترسیم است:



۲. شبکه روابط سیاوش با دیگر شخصیت‌های داستان به‌صورت زیر قابل‌ترسیم است:



۳. جدول ارتباطی ارتباط انسان با انسان در داستان سیاوش به صورت زیر است:

درصد فراوانی	فراوانی بیتها	زمینه ارتباط	نوع ارتباط
۴/۴۳	۶۳	ارتباط سیاوش و سودابه	ارتباط انسان با انسان
۱۱/۱۷	۱۵۹	ارتباط سیاوش و کاوس	
۵/۹۸	۸۵	ارتباط سودابه و کاوس	
۰/۴۹	۷	ارتباط اهل شبستان و سیاوش	
۰/۶۴	۹	ارتباط سودابه و پرستار	
۱/۱۲	۱۶	ارتباط کاووس و موبدان	
۴/۵۰	۶۴	ارتباط کاووس و رستم	
۱/۰۵	۱۵	ارتباط سیاوش و رستم	
۶/۱۸	۸۸	ارتباط سیاوش و بهرام و زنگه شاوران	
۸/۳۰	۱۱۸	ارتباط سیاوش و افراسیاب	
۱۰/۸۲	۱۵۴	ارتباط سیاوش و پیران	
۴/۰۱	۵۷	ارتباط سیاوش و فرنگیس	
۱۶/۵۹	۲۳۶	ارتباط گرسیوز و افراسیاب	
۱/۲۶	۱۸	ارتباط پیلسم و افراسیاب	
۱۰/۱۹	۱۴۵	ارتباط گرسیوز و سیاوش	
۷/۵۹	۱۰۸	ارتباط پیران و افراسیاب	
۱/۴۸	۲۱	ارتباط سیاوش و دمور و گروی زره	
۱/۱۹	۱۷	ارتباط افراسیاب و موبدان	
۰/۳۵	۵	ارتباط رستم و گرسیوز	
۰/۲۱	۳	ارتباط افراسیاب و طوس	
۱/۹۰	۳۷	ارتباط فرنگیس و افراسیاب	
۰/۵۶	۸	ارتباط سیاوش و پیلسم	
۱۰۰	۱۴۲۳	مجموع	

از جدول فوق استنباط می‌شود که ارتباط گرسیوز و افراسیاب ۱۶/۵۹ درصد بیتها، ارتباط سیاوش و کاوس ۱۱/۱۷ درصد بیتها و ارتباط سیاوش و پیران ۱۰/۸۲ درصد بیتها را به خود اختصاص داده‌اند.

طبق جدول فوق، ارتباط گرسیوز و افراسیاب (۱۶/۵۹ درصد) بیشترین و ارتباط افراسیاب و طوس (۰/۲۱ درصد) کمترین درصد بیتها را به خود اختصاص داده‌اند.

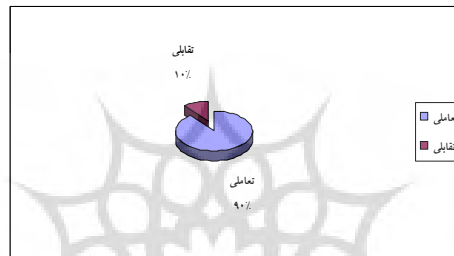
در این داستان، سیاوش بیشترین ارتباط را با پیران و کمترین ارتباط را با پیلسم (۰/۵۶ درصد) دارد.

۴. جدول انواع ارتباط در داستان سیاوش به صورت زیر است:

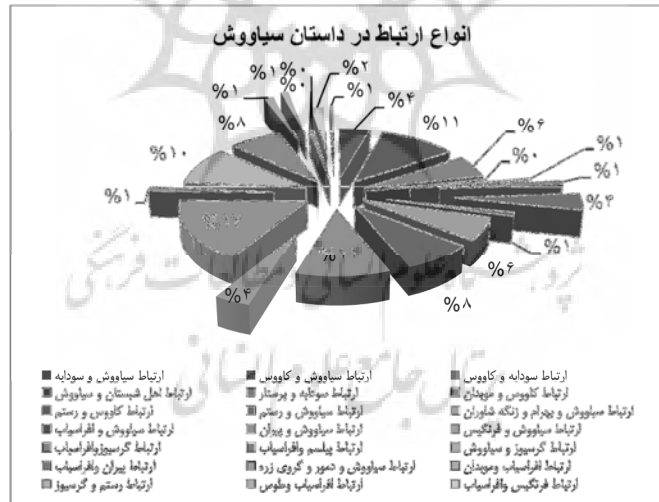
انواع ارتباط	فراوانی بیتها	درصد فراوانی
تعاملی	۱۳۷۴	۸۹/۵۳
تقابلی	۱۴۹	۱۰/۴۷
جمع	۱۴۲۳	۱۰۰

از جدول فوق استنباط می‌شود که در داستان سیاوش ارتباطات تعاملی شخصیت‌ها ۸۹/۵۳ درصد و ارتباطات تقابلی آنها ۱۰/۴۷ درصد بیت‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. در این داستان، ارتباطات تعاملی بیشترین بیت‌ها و ارتباطات تقابلی کمترین بیت‌ها را شامل هستند.

۵. نمودار ارتباط انسان با انسان در داستان سیاوش به شکل زیر است:



۶. نمودار انواع ارتباط در داستان سیاوش به شکل زیر است:



۷. طبق جداول و نمودارهای ۵ و ۶ درصد بیت‌هایی که در آنها ارتباط تعاملی وجود داشته، خیلی بیشتر از ارتباط تقابلی است؛ این نشان می‌دهد که اگرچه قهرمانان و افراد در ارتباط سعی می‌کنند ارتباط تعاملی را ادامه دهند؛ اما گاهی تبدیل شدن یک تعامل به تقابل می‌تواند باعث شکل‌گیری تراژدی شود. در یک تراژدی همه ارتباطات تقابلی نیست اما گاهی یک یا چند ارتباط تقابلی باعث می‌شود تمامی ارتباطات تعاملی در سایه قرار گیرد.

۸. از مجموع مطالبی که بیان شد می‌توان نتایجی به شرح زیر به دست آورد:

سیاوش از بودن در موقعیت‌های نامتعادل می‌پرهیزد؛ از مقابله با سودابه با تدبیر می‌گذرد و از بروز بحران در ارتباط با او جلوگیری می‌کند. سیاوش شخصیتی متعامل است. موضوع اسیران و فرستادن آنها نزد کاووس، بین سیاوش و کاووس عدم تعادل و ناهمخوانی ایجاد می‌کند. سیاوش برای پرهیز از ناهماهنگی‌هایی که در دربار در انتظار اوست و رهایی از تضاد بین ارزش‌های خود و فرمانبرداری از شاه، دست به انتخابی می‌زند که نوعی ساختارشکنی است. سیاوش به ساختار بیگانه پناه می‌برد، او الگوها و ارزش‌های ساختار قبل را از یاد نبرده و چون برای ساختار جدید بیگانه است مانند موقعیت پیشین خود نمی‌تواند موقعیت استعلایی داشته باشد. افراد ساختار جدید کم‌کم با رویدادهایی که پیش می‌آید می‌بینند که پایگاه سیاوش هر روز محکم‌تر می‌شود؛ پس در برابر او که با ساختار جدید نیز منطبق نشده است به مقابله بر می‌خیزند. آنها نمی‌توانند او را به ساختار قبل بازگردانند؛ زیرا با تمام رمز و رموز آنان آشنا شده است؛ پس چاره را در حذف او می‌بینند. حذف سیاوش با کشتن او و به وقوع پیوستن یک تراژدی انجام می‌پذیرد.

منابع و مأخذ

- بلومر، هریبرت (۱۳۸۸). *کنش متقابل‌گرایی نمادی*، ترجمه: حسین تنهایی، تهران: بهمن برنا.
- تانکاره، جیمز، و سورین، ورنر (۱۳۸۶). *نظریه‌های ارتباطات*، ترجمه: علیرضا دهقان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جوینی، عزیزالله (۱۳۸۹). *شاهنامه، تهران*: انتشارات دانشگاه تهران.
- فرهنگی، علی‌اکبر (۱۳۸۸). *ارتباطات انسانی*، تهران: رسا.
- کروجی کویاجی، جهانگیر (۱۳۸۰). *بنیادهای اسطوره و حماسه ایران*، ترجمه: جلیل دوستخواه، تهران: آگاه.

